

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه نظر مرحوم محقق نائینی در مورد استدلال به آیه سوره طلاق بر برائت

بیان نمودیم مرحوم محقق نائینی (قدس سره) استدلال به آیه‌ی شریفه (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا) بر اصالت البرائت را نپذیرفتند؛ و اشکالاتی که در کلام مرحوم شیخ بود را نیز جواب دادند. فقط این نکته باقی ماند که در مورد آیه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) فرمودند ما نحن فيه را شامل نمی‌شود؛ در اینجا نیز همان اشکال را ذکر کردند که اگر رسول (صلوات الله علیه) هم اعلام فرموده باشد اما به جهت مانع تکلیف به مکلف نرسیده باشد و مکلف در حال شک باقی بماند، این آیه نمی‌گوید تکلیفی نیست؛ آیه فقط همین مقدار دلالت دارد که اگر ایتاء - اعلام - نباشد، - که اعلام شارع فقط از طریق وحی است - تکلیفی نیست؛ اما فرض کلام ما این است که قائلین به اصالت البرائت می‌خواهند اصالت البرائت را حتی در جایی که پیامبر (صلوات الله علیه) تکلیف را اعلام فرموده اما به جهت مانع به مکلفین نرسیده، جاری کنند.

اشکال دیدگاه مرحوم محقق نائینی

به نظر ما، همان جوابی که در مورد آیه (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) بیان نمودیم، به طریق اولی در اینجا می‌آید؛ در آن آیه فقط کلمه بعث رسل بود و ما گفتیم مناسبت بین غایت و مغیاً اقتضا می‌کند که بعث به تنهایی کافی نیست و باید به مکلف هم وصول شود؛ و الا اگر وصول به مکلف نباشد، بین غایت و مغیاً تناسبی نیست. اینجا نیز همین حرف را می‌زنیم؛ چون کلمه‌ی «ایتاء» آمده و این کلمه ظهور روشنی در وصول به مکلف دارد. (وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) یعنی مجرد ابلاغ پیامبر را نمی‌گیرد؛ پیامبر باید ابلاغ کرده باشد و به مکلف هم رسیده باشد. در آیه قبل، ما به این نتیجه رسیدیم که مفاد آیه‌ی شریفه مفاد قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان است؛ اینجا نیز در نتیجه‌گیری خواهیم گفت شبیه همین می‌شود که (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَاءً آتَاهَا)، «ایتاء» از ناحیه‌ی خدا را نمی‌توانیم منحصر به وحی کنیم؛ باید وحی باشد و این وحی هم به مکلفین برسد.

اشکال مرحوم امام خمینی به نظر مرحوم محقق نائینی

کلام مرحوم نائینی تمام شد. فقط امام (رضوان الله علیه) یک نکته‌ای در جواب از مطلب قبل مرحوم نائینی دارد که نکته خوبی است. مرحوم نائینی فرمود مفعول مطلق را می‌توانیم با یک تجوُّز و با عنایت و مجاز گویی به عنوان مفعول به قرار دهیم. المفعول المطلق النوعی والعددی یصح جعله مفعولاً به بنحو من العناية و تجوُّزش این بود که از راه مصدر و اسم مصدر وارد شویم و به اعتبار اسم مصدری آن را مفعول به قرار می‌دهیم. امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایند این فرمایش مرحوم نائینی -

هرچند که دیروز اشکال دیگری بر مرحوم نائینی وارد کردیم، و آن این که مصدر و اسم مصدر تغایر واقعی ندارد، و بلکه تغایرشان اعتباری است. اما امام (رضوان الله علیه) اشکال دیگری دارند - مستلزم جمع بین اعتبارین متنافیین است. می‌فرمایند: **فإنَّ المفعول به مقدّم في الاعتبار على المصدر لأنّه إضافة قائمة به في الاعتبار وأمّا المطلق فهو عبارة عن حاصل المصدر وهو متأخّر رتبة عن المصدر**. می‌فرمایند بین مفعول به و مفعول مطلق در عالم اعتبار فرق است؛ در عالم اعتبار مفعول به را نسبت به مصدر باید مقدّم اعتبار کنیم، اما مفعول مطلق نسبت به مصدر رتبتاً متأخّر است؛ و شاید بشود گفت این بیان امام با آن بیانی که از ادباً نقل کردیم و اصولیین هم آن قبول دارند - مبنی بر آن که مفعول به قبل از فعل باید موجود باشد تا فعل بر آن واقع شود، اما مفعول مطلق از شئون فعل بوده و با خود فعل همراه است - دقیق‌تر است. بگوئیم کسی که می‌خواهد در کلام خودش چیزی را به عنوان مفعول به معتبر کند، در همین عالم اعتبار مقدّم بر مصدر است.

در «ضرب زيد عمرواً»، عمرو عنوان مفعول به را دارد که در عالم اعتبار رتبتاً قبل از ضرب است؛ یعنی اگر بخواهید برای ضرب محلی تصور و اعتبار کنید، اول باید عمروی را اعتبار کنید تا ضرب بر او واقع شود؛ اما در مفعول مطلق چنین نیست؛ مفعول مطلق در همین عالم اعتبار رتبتاً متأخّر از مصدر است. ایشان می‌فرمایند اینها دو اعتبار متغایرند؛ وقتی دو اعتبار متغایر شدند، جمع بین آنها نمی‌شود. اینهم به عنوان تکمیل بحث. حال باید کلام مرحوم محقق عراقی را شروع کنیم. ایشان اول همین مسئله مفعول به و مفعول مطلق را که جمع بین اینها جمع بین متنافیین است را مطرح می‌کند؛ بعد سه مطلب دارد و بعد از این سه مطلب، می‌فرماید استدلال و تمسک به آیه برای اصالت البرائة تمام است؛ اما مجدداً سه مناقشه ذکر می‌کند و بعد از آن مناقشات، از نظر خود برگشته و می‌فرماید: استدلال به این آیه تمام نیست. ان شاء الله این بحث مرحوم عراقی را شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی

حدیثی از امام باقر (علیه السلام) خطاب به جابر بن یزید جعفری است که فرمودند:

«یا جابر اوصیک بخمس» پنج وصیت به جابر فرمودند:

«إن ظلمت فلا تظلم» اگر کسی به شما ظلم کرد، شما هم در مقابل به او ظلم نکنید.

«وإن خانوک فلا تخن» اگر کسی به شما خیانت کرد شما به او خیانت نکن،

«وإن کذبت فلا تغضب» اگر حرف دروغی را به شما نسبت دادند، از قول شما حرف دروغی را نقل کردند، غضبناک نشو،

«وإن مدحت فلا تفرح» اگر از شما تعریف کردند و برای شما القابی ذکر کردند، خوشحال نشو؛

«وإن ذممت فلا تجزع» و اگر نسبت به شما بدگویی کردند، جزع نکن و ناراحت نشو؛

«و فکر فیما قیل فیک» اگر پشت سر شما بدگویی کردند، فکر کن.

«فإن عرفت من نفسک ما قیل فیک فسقوطک من عین الله عزّ وجل عند غضبک من الحق أعظم مصیبة مما خفت من

سقوطک من أعین الناس» اگر مطلبی در مورد شما گفتند و دیدید که این مطلب در شما وجود دارد، بدان سقوط تو از چشم خدا، وقتی خدا بر انسان غضب می‌کند، مصیبتش بسیار بالاتر از این است که انسان از چشم مردم ساقط شود؛ روی این مسئله فکر کن.

«وإن کنت علی خلاف ذلک» اگر دیدی حرفی که در مورد تو زدند، در تو وجود ندارد «فتواب اکتسبته من غیر أن یتعب

بدنک»؛ یک ثوابی بدون زحمت به دست آورده‌ای.

در روایات آمده است کسی که غیبت می‌کند، کسی که تهمت می‌زند، انسان نباید ناراحت شود؛ برای اینکه به ازای هر غیبت، هر تهمت و بدگویی و هر تعبیری که موجب تحقیر شود، خداوند ثوابی را در نامه‌ی اعمال شخصی که به ناحق مورد مذمت قرار گرفته است، می‌نویسد.

معنای اجمالی حدیث را گفتیم؛ حال، می‌خواهیم بعضی از قسمت‌هایش را توضیح دهیم. در اولین قسمت روایت، اباعبدالله (علیه السلام) به جابر فرمودند «إِنَّ ظُلْمْتَ فَلَا تَظْلَمَ». می‌خواهیم یک مقدار راجع به ظلم صحبت کنیم. از مسائلی که قرآن و روایات بسیار به آن پرداخته‌اند، مسئله ظلم است. شاید بتوان گفت که هیچ گناهی نزد خداوند تبارک و تعالی بدتر از ظلم نیست. در قرآن حدود 24 آیه داریم که فقط عذاب دنیوی ظلم را ذکر کرده است؛ یعنی از مسائلی است که مسلماً بر آن عذاب دنیوی مترتب است. حال، گاه مراد از عذاب دنیوی، عذاب استیصال است که همه چیز از بین می‌رود؛ و گاه هم برخی از امراض، زوال نعمت، به وجود آمدن نزاع‌ها، سلب امنیت، سلب آرامش و... از آثار ظلم است. ظلم، آثار دنیوی نابودکننده دارد؛ در مورد آثار اخروی نیز بسیاری از تعبیری که در قرآن به عنوان عذاب الیم مطرح شده، مربوط به ظالم است. وقتی می‌گوئیم ظلم و ظالم، فکر می‌کنیم بین این مفهوم‌ها و نوع مردم معمولی خیلی فاصله است؛ تا می‌گوئیم ظالم، نظرم‌ان می‌رود روی قتله‌ی اباعبدالله الحسین (ع) یا کسانی که کشتار فجیع انجام می‌دهند؛ در حالی که ظلم مفهوم خیلی وسیعی دارد. اگر انسان مقداری دقت کند، می‌بیند متأسفانه و مع الاسف این ظلم خود انسان را هم شامل می‌شود و انسان گاه ظالم است اما خبر ندارد. مفهوم ظلم دائره‌اش بسیار وسیع است؛ از ظلم به خداوند تبارک و تعالی شروع می‌شود، از ظلم به انسان شروع می‌شود تا ظلم به دین، ظلم به جامعه، ظلم به همسر، ظلم به اولاد، ظلم به همسایه، ظلم به رفیق، و شاید ضعیف‌ترین مواردش ظلم به خود انسان باشد.

در روایتی ابن عباس نقل می‌کند: **أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لِلظَّالِمِينَ لَا يَذْكُرُونِي**، به ظالمین بگو مرا یاد نکنند. پس، معلوم می‌شود که فقط کافر و حاکم ستمگر مشرک ظالم نیست، ممکن است کسی ظالم باشد اما ذاکر خدا هم باشد؛ این خیلی تعبیر عجیبی است. ممکن است کسی مسلمان باشد، روحانی باشد، متدین به حسب عبادات و مناسک ظاهری دین باشد، اما از یک جهت هم ظالم باشد. حال خداوند می‌گوید به ظالمین بگو مبدا مرا یاد کنند. در مورد ذکر خدا چقدر سفارش شده که (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)، یکی از موارد استثنایش اینجاست. می‌فرماید فَإِنَّهُ حَقٌّ عَلَى أَنْ أَذْكَرَ مِنْ ذِكْرِنِي من بر خودم واجب کردم هرکس به یاد من باشد، من هم به یاد او هستم. این بنای خداوند تبارک و تعالی است؛ نمی‌شود کسی خدا بگوید و خدا نشنود، خدا جواب ندهد، امکان ندارد. نمی‌شود کسی در دلش به یاد خدا بیفتد و خدا او را یاد نکند. (فَأَذْكَرُونِي أَذْكَرُكُمْ). البته یک وقت عرض کردم اینطور نیست که اگر ما یک لحظه یاد خدا کردیم، خدا هم یک لحظه یاد انسان باشد؛ یاد خدا نسبت به ما اصلاً قابل مقایسه با یاد ما نسبت به خدا نیست. اما می‌فرماید اگر ظالم خدا خدا کند، من او را لعن می‌کنم «وَأَنْ ذِكْرِي إِيَّاهُمْ أَنْ أَلْعَنَهُمْ».

پدری است که نسبت به فرزندش ظلم می‌کند، قدرت مالی دارد که جایی را برای فرزندش اجاره کند، وسائلی برایش تهیه کند، اما از خانه بیرونش می‌کند؛ الآن این مسئله فراوان است؛ همین چندی پیش کسی نزد من آمده بود می‌گفت وضع مالی پدر ما بسیار خوب است اما به استدلال اینکه من خودم از صفر شروع کردم، هیچ چیز به ما نمی‌دهد؛ ما را از منزل بیرون کرده و گفته خودتان بروید دنبال معاشتان. این ظلم است. این هم از نظر عقلی و عقلائی و هم از نظر شرعی یک ظلم بسیار روشنی است. همینطور اگر شوهر نفقه‌ی همسر خودش را ندهد ظلم است؛ هرچند که نماز شب هم بخواند، اهل علم باشد، صدها کار بزرگ اجتماعی هم انجام بدهد. حتی دایره‌ی ظلم به اینجا می‌رسد که اگر ببینیم کسی دارد حق دیگری را تضییع می‌کند ولی سکوت کنیم، این سکوت هم ظلم است. هرجا که انسان از مسیر اصلی به نحوی خارج شود، ظلم است. کسی زحمت کشیده و پنجاه سال درس خوانده است، حالا من تازه وارد در حوزه بگویم او سواد ندارد؛ این هم ظلم است. لذا، انسان باید مراقبت کند که ظلم گاه گریبانش را گرفته و مصداق ظالم است، اما تا به او بگویی ظالم، پرخاش می‌کند و می‌گوید من کجا و ظلم کجا؟ انسان خبر ندارد که مصداق ظالم است؛ نظریه‌ای را از کسی می‌بیند، اگر بیاید این را به عنوان خودش بیان کند، اینهم ظلم است. گاهی اوقات ما طلبه‌ها می‌گوئیم علمای گذشته ما چه کردند؟ این همه زحمات علمی، این همه خدمات، این همه غور در مسائل فقهی و تفسیری، این همه کتاب. یک وقت یکی از مردم معمولی از ما پرسید علما تا حالا چه کردند؟ گفتم یک سری به کتابخانه‌ها بزن ببین چه کسانی کتاب‌ها را نوشتند؟ شما بازاری‌ها این کتابها را نوشتید؟

شما مردم معمولی، شما وزرا این کتابها را نوشتید؟ این کتابها را علمای بزرگ ما نوشتند. حال، انسان بیاید بگوید روحانیت،

علماء، بزرگان، چه کردند؟ این خودش بزرگترین ظلم است. از آن طرف هم همینطور است؛ اگر انسان ببیند کسی دارد برای جامعه زحمت می‌کشد، شبانه روز خدمت می‌کند، یکی دو اشکال هم دارد، پنج اشکال هم دارد، اینجا انسان بیاید به طور کل بر همه اعمالش خط قرمزی بکشد، این ظلم است. ما خیلی باید مراقب باشیم که مبدا خدایی ناکرده در مصداق ظالمین واقع شویم. روایتی را در جلسه گذشته بیان نمودیم که امیرمؤمنان (علیه السلام) از وجود مبارک پیامبر (ص) نقل می‌کند - این روایت در جلد 72 بحار صفحه 315 آمده است - که: **إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ يَخْرِبُ قُلُوبَكُمْ** یعنی کسی که ظالم است قلبش ویرانه شده است؛ یک قلب وارونه‌ی ویرانه‌ی خرابه دارد. حال خودتان فکر کنید اگر قلب خراب شد، چه می‌شود؟ آیا دیگر خوب و بد برایش فرق می‌کند؟ زشت و زیبا برایش فرق می‌کند؟ پدر و غیر پدر برایش فرق می‌کند؟ فرزند و غیر فرزند برایش فرق می‌کند؟ خدا و غیر خدا برایش فرق می‌کند؟ خیر. قلب وقتی منظم باشد از نظر نفسی و روحی، فطرت انسان کار می‌کند؛ و نور الهی بالأخره در سر بزرگوارها آدم را هدایت می‌کند؛ اما اگر قلب خرابه شد، اینها دیگر نیست. قلبی که خراب شود، دیگر عاطفه هم در آن معنا ندارد. اگر قلب خراب شد، دیگر انسان خدا و پیغمبر نمی‌شناسد، ارزشها با بی‌ارزشها هیچ فرقی نمی‌کند. شما ببینید اگر به ظالمین بگویند یک مورچه کشته شد یا بگویند بمبی انداختند و هزاران انسان کشته شد، اصلاً برایشان فرقی نمی‌کند. ظلم اینها را به اینجا کشانده است؛ قلبشان به حدّی می‌رسد که مأمون عباسی حاضر است برادرش را بکشد تا قدرتش باقی بماند. از خدا استمداد می‌جوییم که وجود ما را از ظلم برای همیشه بری بفرماید.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.